شهید شهبازی در بمباران پایگاه شهید فکوری تبریز آسمانی شد

گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید جعفر شهبازی اندبیلی

از کارکنان نیروی هوایی ارتش در مقابله با رژیم‌صهیونیستی

سروان شهبازی تا آخرین لحظه به فکر نجات همرزمانش بود

■ شکوفه زمانی

شهید سروان جعفر شهبازی از شهدای کادر نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران در مصاف با تجاوز امریکا و رژیم‌صهیونیستی است. او متولد سال ۶۲ بود و پس از سال‌ها خدمت در نیروی هوایی نهایتاً با اصابت پرتابه‌های دشمن به پایگاه دوم شکاری تبریز در ۲۳ خرداد ۱۴۰۴ به شهادت رسید. از شهید شهبازی دو فرزند دختر به یادگار مانده است که اکنون در نبود پدر دلتنگ او هستند. در گفت‌وگو با لیلا معصومی، همسر شهید جعفر شهبازی اندبیلی گذری به زندگی و نحوه شهادتش داشتیم.

شهید شهبازی قبل از آنکه وارد ارتش شود، چه مشاغلی را تجربه کرده بود؟

همسرم چون در یک خانواده پرجمعیت ۱۰نفره خلخالی متولد شده بود و خانواده‌شان از لحاظ اقتصادی چندان قوی نبودند، از کودکی طعم سختی‌های زندگی را چشیده بود. ایشان از ابتدا فرد پرمسئولیتی بود و همانطور که خودش تعریف می‌کرد، تابستان‌ها کار می‌کرد تا خرج تحصیلش را فراهم کند. هیچ‌گاه حاضر نشده بود بار زندگی‌اش را بر دوش دیگران بگذارد. از همان سال‌های نوجوانی لقمه حلال برایش مهم بود و اصل محسوب می‌شد؛ اصلی که تا پایان عمرش از آن کوتاه نیامد. همسرم در سن نوجوانی در شغل نانوایی کنار پدرش کار و چانه‌های نان را با دقت وزن می‌کرد تا ذره‌ای در وزن نان کم نشود. از همان نوجوانی باور داشت کوتاهی کردن در حق مردم T انسان را بدهکار می‌کند. همان دقت و ریزه‌کاری‌هایی که در رفتارش داشت بعدها در تمام ابعاد زندگی‌اش نمایان شد.

همسرتان چه سالی به استخدام ارتش درآمده بود؟

نهم مرداد سال ۱۳۷۸ شهید استخدام ارتش شده بود و نظم و وجدان کاری برایش اهمیت زیادی داشت. البته ایشان در کنار کار نظامی‌اش شغل‌های زیادی مانند میوه‌فروشی و دکوراسیون داخلی را هم تجربه کرده بود و برای یادگرفتن این حرفه دکوراسیون‌های زیادی را در بندرعباس کشیده بود تا یاد بگیرد.

چون شهید در ابتدا محل کارش پایگاه هوایی شهید فکوری تبریز بود، مجبور شدیم یک‌سال بعد از ازدواج‌مان در تبریز زندگی کنیم و هشت سال نیز مأموریت کاری ایشان در بندرعباس بود. در سال ۱۳۹۶ دوباره زندگی ما با داشتن دو فرزند به تبریز برگشت. شهادت جعفر در پایگاه هوایی شهید فکوری تبریز رقم خورد.

در مدت زندگی مشترک با شهید ایشان را چگونه فردی دیدید؟

شهید انسانی خوش‌قلب و مؤمن و مردم‌دار بود و دوست نداشت کسی از دستش ناراحت شود و اگر دلخوری بین کسی پیش می‌آمد، حتی اگر خودش مقصر نبود، پیش‌قدم می‌شد و از آن طرف دلجویی می‌کرد. کینه‌ای کسی را به دل نمی‌گرفت و خیلی در اخلاقش صداقت داشت.

روحیه از خودگذشتگی بسیاری داشت. این روحیه‌اش هم در خانواده و همچنین در محیط کار و اجتماع همیشه همراهش بود. هرکس که با شهید جعفر شهبازی دوست بود یا او را می‌شناخت اولین چیزی که از خصوصیات او در ذهنش مانده، اخلاق و مهربانی او را به زبان می‌آورد. خنده‌های گرم و صمیمی با همه داشت و هر کسی که با ایشان در رفت‌وآمد بود از صداقتش صحبت می‌کرد. این ویژگی‌های خلق و خوی شهید موجب شد نه تنها در خانواده، بلکه در میان دوستان و همکارانش الگویی ماندگار باقی بماند. به نظر من همین خصوصیات درجه شهادت را بر ایشان رقم زد و نشان داد، انسان واقعی کسی است که آرامش و راحتی دیگران را بر زندگی خود مقدم بداند.

چطور با شهید شهبازی آشنا شدید و ازدواج کردید؟

من و شهید نسبت فامیلی خیلی دوری داشتیم. سال ۸۷به سبک سنتی با هم ازدواج کردیم و مادر شهید قبلاً من را برای پسرش در نظر گرفته بود. البته چون من تک دختر بودم، شهید فکر می‌کرد خانواده‌ام دخترشان را به یک فرد نظامی نمی‌دهند. برای همین مادر شهید گفته بود با توکل به خدا جلو می‌رویم. من آن موقع دانشجو بودم و مادرم می‌گفت دخترم می‌خواهد درسش را ادامه دهد و قصد ازدواج ندارد، ولی وقتی به آقاجعفر مرخصی دادند و قرار حضوری گذاشتیم، من حجب و حیای‌شان را دیدم و صداقتی را که در ایشان یافتم، باعث شد جواب مثبت بدهم. موقع ازدواج جعفر ۲۶ساله و من ۲۴ساله بودم و ۱۷ سال با هم زندگی کردیم که ماحاصل این زندگی دو دختر به نام‌های آیدا ۱۵ ساله و زهرا ۹ ساله است.

باید بگویم در این ۱۷ سالی که با هم زندگی مشترک داشتیم هیچ‌وقت من رفتار بدی از ایشان ندیدم. حتی هیچ تندی از سوی ایشان در رابطه با والدین خودم و پدر و مادر خودش ندیدم.

از روحیات معنوی شهید به چه مواردی می‌توانید اشاره کنید؟

شهید به حضرت ابوالفضل(ع) ارادت خاصی داشت. یادم هست در محل سرکارش میخ بلندی که به دریل وصل می‌شود در دستش فرو رفته بود، به طوری که این میخ از آن طرف دستش بیرون زده بود. با آنکه خیلی درد داشت، ولی با شوخی و خنده دردش را مخفی می‌کرد. دکتر که رفته بود با زخمی که در دستش داشت، دردش را با شوخی مطرح کرد. دکتر گفته بود الان میخ را از دستت بدون اینکه حس کنی، بیرون می‌کشم. همسرم گفته بود: «اصلاً بی‌حس نکن. ما ابوالفضل(ع) را داریم.» بعد دکتر میخ را بدون داروی بی‌حسی درآورد و زمانی که داشت دست شهید را باند پیچی می‌کرد، شهید رو به دکتر کرد و گفت: «دیدید گفتم ما ابوالفضل(ع) را داریم.»

همسرم یک اخلاقی که داشت، هیچ وقت فرقی بین پدر، مادرش و من قائل نمی‌شد. وقتی که پدر و مادرم از در وارد می‌شدند، همیشه جلوی آنها از جا بلند می‌شد و با خوشرویی از آنها استقبال می‌کرد. واقعاً مردم‌داری‌اش عالی بود. از مسئولیت‌پذیری ایشان هر چه بگویم کم است. اعتقاد شهید این بود تا آنجا که می‌تواند دست نیازمندان را بگیرد و به آنها کمک کند. دوست داشت وضع مالی‌اش آنقدر خوب باشد که بتواند پشتیبان مخارج کسانی باشد که واقعاً نیازمند هستند.

نکته بعدی این است که شهید به مسئله حق‌الناس خیلی حساس بود و دوست نداشت حق کسی بر گردنش بماند. جالب است که شب قبل از شهادتش بدهی‌هایش را با یکی از دوستانش تسویه کرده بود. همچنین همسرم شب قبل از شهادتش با دختربزرگم صحبت کرده بود که مواظب مادرت و آبجی‌ات باش. به برادرم گفته بود اگر در این جنگ شهید شدم هوای خانواده‌ام را داشته باش.

خدا به شما و شهید دو فرزند دختر داده است، ارتباط پدر و دخترانش چطور بود؟

چون هر دو دخترمان در بچگی پدرشان را دیر به دیر می‌دیدند، هر وقت جعفر بچه‌ها را بغل می‌کرد آنها با دیدن پدرشان غریبی می‌کردند. یک روز دخترم زهرا که بغل داداشم بود و همسرم آمد بغلش کند، گریه کرد و برادرم با شوخی گفت: «نترس نترس آدم خوبیه باباته.» آنجا همگی زدیم زیرخنده و برای ما یک خاطره ماندگار شد

شهید شهبازی از شهدای نیروی هوایی ارتش است

از اینکه همسر یک فرد نظامی شدم اصلاً پشیمان نیستم و نخواهم شد. اگر روزی دوباره به عقب برگردم همین مسیر را انتخاب می‌کنم، زیرا همسرم مرد نمونه، کامل و به تمام معناخدایی بود و جانش را برای حفظ کشورش تقدیم کرد

هر دو دخترم خیلی بابایی هستند و شهید هم خیلی دخترانش را دوست داشت و به داشتن آنها عشق می‌ورزید. زمانی که دخترها را باردار بودم شهید نمی‌گذاشت بندرعباس بمانم. به من می‌گفت برو خلخال و آنجا زایمان کن. حداقل آنجا مادرت است، کمکت کند. برای همین من دخترانم را خلخال به دنیا آوردم و چون همسرم مرخصی نداشت، مجبور می‌شد که خیلی دیر به دیر به ما سر بزند. چون دخترها در بچگی پدرشان را دیر به دیر می‌دیدند، هر وقت جعفر بچه‌ها را بغل می‌کرد آنها با دیدن پدرشان غریبی می‌کردند. یک روز دخترم زهرا که بغل داداشم بود و همسرم آمد بغلش کند، گریه کرد و برادرم با شوخی گفت: «نترس نترس آدم خوبیه باباته.» آنجا همگی زدیم زیر خنده و برای ما یک خاطره شد. بابد بگویم هشت سال که شهید در بندرعباس مأموریت داشت، یک‌بار نگذاشت ما گرمای سوزان بندر را به چشم خود ببینیم و اذیت شویم. ما را در گرمای تابستان بندر به خلخال می‌فرستاد، تا این اندازه ایشان مسئولیت‌پذیری بالایی داشتند، زمانی که بچه‌ها بزرگ شدند، خیلی وابسته به پدرشان شدند. شهید هم خیلی وابسته به آنها بود. زمانی که بندرعباس بودیم شهید به جز شغل نظامی‌اش کارهای دکوراسیون منزل هم به عنوان شغل دوم انجام می‌داد، بنابراین خیلی خسته از سر کار به منزل می‌آمد، اما در اوج خستگی اگر دخترانش می‌گفتند بابا برویم بیرون و یک چیزی بخریم با آنکه خیلی خسته بودند حرف دخترانش را زمین نمی‌انداخت و به خواسته دخترانش احترام می‌گذاشت. پیش می‌آمد با آنکه خسته کار بود، ولی دخترانش را کنار دریا می‌برد و با آنها بازی می‌کرد و تا دیروقت با دختران بیرون می‌ماند.

همکاران شهید از لحظه حادثه در پایگاه دوم شهید فکوری و شهادت همسرتان را چطور بازگو کرده‌اند؟

در ۲۳ خردادماه دقیقاً شعبه‌ای که جعفر با همکارانش آنجا بودند، بمباران می‌شود. لحظه‌ای که همه در حال فرار بودند، جعفر در راه یادش می‌افتد که شیر گاز یکی از بخش‌های درون پایگاه بازمانده است و اگر آن بخش بمباران شود، کل پایگاه منفجر می‌شود. این انفجار می‌توانست جان خیلی از نیروها و تجهیزات را به خطر بیندازد. برای همین جعفر به جای فرار کردن برمی‌گردد و شیر گاز و شیر هوا را در بخش تجهیزات زمینی می‌بندد. آن لحظه می‌بیند یکی از همکارانش هم در آن محل گیر کرده است. ایشان را هم نجات می‌دهد که در راه برگشت بر اثر اصابت بمب‌های رژیم صهیونیستی همکارش شهید می‌شود و همسرم نیز پاها و ریه‌هایش شدیداً آسیب می‌بینند. او را به بیمارستان منتقل می‌کنند، ولی همان دقایق اولیه به شهادت می‌رسد.

در روزهای جنگ و تجاوز به کشورمان فکر می‌کردید که ایشان را از دست بدهید؟

خیر. جعفر در ۲۳ خرداد سال ۱۴۰۴ در پایگاه دوم شهید فکوری شیفت کاری‌اش بود و باید ساعت یک بعد از ظهر اداره می‌رفت، ولی با خصوصیات اخلاقی که داشت و با وجدان کاری که همیشه در رفتارش بود، ساعت ۱۱صبح سر شیفتش حاضر شد. ما در داخل پایگاه در منزل‌های سازمانی مستقر هستیم. برای همین خودم جعفر را سر شیفتش می‌رساندم. آن روز هم ساعت ۱۱که شد جعفر به من گفت سریع به اداره برسانمش و با دخترها خداحافظی کرد و با هم رفتیم. کاش می‌دانستم آخرین بار است که ایشان را دارم می‌رسانم و بیشتر نگاهش می‌کردم و با هم حرف می‌زدیم، ولی افسوس سریع ایشان را رساندم و به منزل برگشتم و مشغول بریدن پارچه‌ای بودم که می‌خواستم برایش پیراهنی بدوزم. زمان برش دیدم صدای وحشتناکی آمد که تمام شیشه‌های منزل را لرزاند و سه مرتبه همینطوری تکرار شد. وقتی که از پنجره اتاق بیرون را دیدم، متوجه دود غلیظی از اداره همسرم به طرف آسمان شدم و من و دخترانم سریع از طبقه چهارم منزل از پله‌ها به طرف پایین رفتیم، دیدیم برخی از همسایه‌ها به سمت شهرهای خودشان می‌روند. همکار همسرم را دیدم که به سمت من آمد و گفت اینجا نمانید و به سمت پناهگاه بروید. من گفتم تا از جعفر خبری نگیرم به پناهگاه نمی‌روم. ایشان به من قول داد که من به پناهگاه بروم و از جعفر خبری برای‌مان بیاورد. بعد از ۴۵ دقیقه به من گفتند که آوار روی جعفر ریخته و او را به بیمارستان محلاتی تبریز منتقل کرده‌اند. به ما گفتند بیایید تا شما را هم آنجا ببریم و اصل قضیه را به من نگفتند. وقتی به بیمارستان رسیدیم به من گفتند به اتاق عمل بردنش و ما هم منتظر ماندیم تا از اتاق عمل بیرون بیاید. دوباره به ما گفتند عملش تمام شده و بخش مراقبت‌های ویژه است. ما را همچنان در بی‌خبری منتظر نگه داشتند و من شب تا صبح با دخترانم در بیمارستان ماندیم و ساعت هشت صبح که خواستیم خبر بگیریم، متوجه شدیم که همان شب به شهادت رسیده است و صبح خبر شهادت همسرم را به ما دادند.

به عنوان حرف آخر اینکه یک فرد نظامی را شریک زندگی خود قرار دادید چه احساسی دارید؟

من شغل نظامی را دوست داشتم و واقعاً به این انتخابم افتخار می‌کنم؛ از اینکه همسر یک فرد نظامی شدم اصلاً پشیمان نیستم و نخواهم شد. اگر روزی احتمال بدهم دوباره به عقب برگردم همین مسیر را انتخاب می‌کنم،زیرا همسرم مرد نمونه، کامل و به تمام معنایی بود. مرد با خدا و هیچ وقت ذره‌ای بی‌احترامی به من و حتی خانواده‌ام نکرد. از خوبی‌هایش هرچه بگویم کم گفته‌ام. هنوز رفتنش را باور ندارم. من و دخترانم به ایشان افتخار می‌کنیم. ان‌شاءالله بتوانیم راهش را ادامه بدهیم. از خدا واقعاً برای ادامه مسیرم صبر و تحمل می‌خواهم. همیشه یادش برایم زنده است و هیچ وقت نمی‌توانم فراموشش کنم. بزرگ‌ترین آرزویم این است که بچه‌هایم سر و سامان بگیرند و من هم لایق باشم، شهید بشوم. سعادت شهادت به راحتی نصیب هر کسی نمی‌شود و مطمئن هستم خدا خیلی جعفر را دوست داشت که لایق شهادتش کرد. واقعاً به حالش غبطه می‌خورم. روحش شاد و ان‌شاءالله دعاگوی همه ما و همچنین من و دخترانم باشد که عاقبت بخیر شویم. آمین‌یارب‌العالمین.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۴۹۳

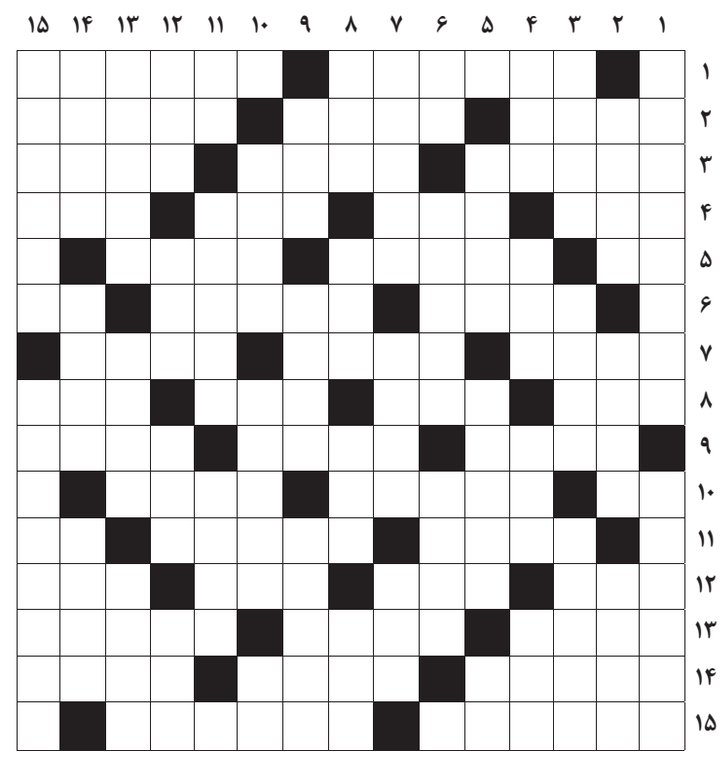

از راست به چپ

■ ۱- سومین صنعت درآمد زا در جهان - رنگ قرمز قوی ■ ۲- باران تند و شدید - زندگانی - اکسیر ■ ۳- عنوانی برای احزاب و گروه‌های غیر قانونی - اثر تربیتی امیل زولا - نامعلوم ■ ۴- اسب زین کرده بدون سوار - کشوری قدیمی در بین‌النهرین - قصد و آهنگ - از شبکه‌های رادیویی ■ ۵- راه میان‌بر - مرکز بلوچستان پاکستان - بازسازی ■ ۶- همراه سارا - موافقت با طرح و پیشنهاد - بنده و شما ■ ۷- پهلوان اسطوره‌ای آذری‌ها - مکان سرپوشیده ورزشی - خانه کوچک ■ ۸- پیغمبر - داخل کتاب - امضای دهخدا - طولانی‌ترین رشته کوه دنیا ■ ۹- بخشی از استان کرمان را شامل می‌شود - نخستین اخترشناس یونان - قول و سخن ■ ۱۰- حرص و طمع - گردآوری و تنظیم - حرکت، جنبش ■ ۱۱- جسمی که به سرعت بخار شود - یکی از هفت دستگاه موسیقی ایرانی است - راز مگوی خانم‌ها ■ ۱۲- سپاس - شیپور ماشین - شش - از امراض جلدی ■ ۱۳- واحد سنجش طلا - محله‌ای در شمال تهران - صحرای آزمایش‌های اتمی امریکا ■ ۱۴- نویسنده ایرلندی نمایشنامه آناکریستی - صدای قلم - چرم خالص ■ ۱۵- مهم‌ترین نگرانی و دغدغه جوانان و به‌خصوص فارغ‌التحصیلان دانشگاهی - باقی‌مانده دانه‌های روغنی

از بالا به پایین

■ ۱- تحت تأثیر دیگران قرار گرفتن - شعبه‌شعبه‌شدن ■ ۲- کنجد آردشده - کارکشته و مجرب - میوه وکتی ■ ۳- آخرین غزوه پیامبر - جولانگاه کشتی‌ها - مادر فریدون و همسر آبتین ■ ۴- میان‌برنامه - میوه نارس - نماز یک رکعتی - دورویی ■ ۵- پوشش لباس در جالباسی - باتلاق - طایفه کم‌حرف ■ ۶- دریا - زرنگی و زیرکی - مقابل خروج ■ ۷- نیکبختی - ضد انگلیسی - واحدی برای نان ■ ۸- مادر وطن - اقامتگاه گردشگر - خو و الفت - استخوان ران ■ ۹- یک حرف و سه حرف - از پاپوش‌ها - بخشی از استان کرمانشاه را شامل می‌شود ■ ۱۰- میوه ترش و شیرین - عامل مهم در تصادفات رانندگی - ردیف بافتنی ■ ۱۱- صدمه و آسیب - پارچه کشباف - روحانی مصری ■ ۱۲- ولی - صندلی راحتی - علف خشک - پارچه راه‌راه ■ ۱۳- یوانی نقب‌زن - بادکنک آدم‌بر - راه برون شهری ■ ۱۴- پرنده‌ای حلال گوشت - گوارا - محل جلوس مرشد در زورخانه ■ ۱۵- کارگردان معروف ژاپنی - پرنده کوچک خاکستری رنگ با دم بلند

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۳		۱						
			۱					
۶			۷	۲		۵	۱	۹
۱	۲				۹			
	۵						۳	۶
			۸		۶		۹	
۵		۸						
						۴		۳
			۹	۱	۷			

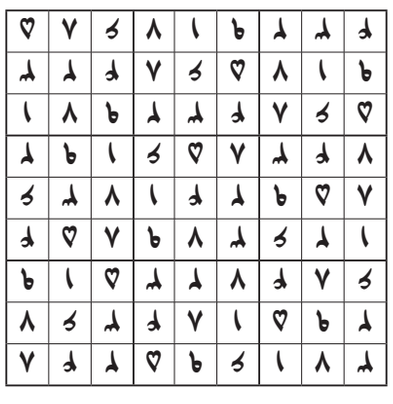

جدول کلمات متقاطع
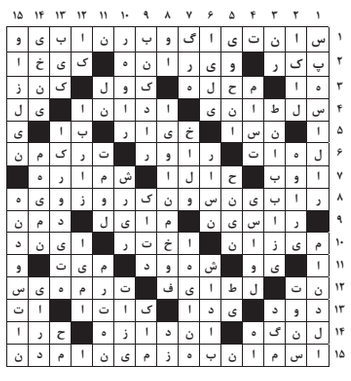
پاسخ جدول شماره ۷۴۹۲